قرائن داخلیه بر عدم موضوعیت یقین در وجوب صوم

- الف) وإن شهد عندك شاهدان مرضيان بأنهما رأياه فاقضه
- ب) فإن كان من شهر رمضان

الف) وإن شهد عندك شاهدان مرضيان بأنهما رأياه فاقضه

این روایت دوم را باید در کنار روایت چهاردهم ببینیم؛ در اینجا می‌گوید «لیس بالتظنی» اما آن جا دارد با تغیم روزه بگیر. نکته دوم اینکه در همین باب در روایات قرائن داخلیه داریم برای اینکه مقصود از صوم و التظنی، بیانی که آقایان استفاده کرده‌اند –انا‌طه صوم به یقین- نیست.

اگر آقایان این را بفرمایند لازمه این «إذا رأيتم الهلال فصوموا، وإذا رأيتموه فأفطروا، وليس بالرأي ولا بالتظني ولكن بالرؤية»، این است که اگر بعداً مشخص شد که هلال رؤیت شده بود، «فالیجب القضاء». لازمه استفاده آقایان این است. خودشان هم می‌گویند که حکم نیست. درحالی‌که در همین باب برعکس این استفاده آقایان در همین باب، قرینه داخلیه داریم. در روایت هشتم از همین باب حضرت فرمودند:

> **وعنه، عن الحسن، عن صفوان، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: صم لرؤية الهلال، وأفطر لرؤيته، وإن شهد عندك شاهدان مرضيان بأنهما رأياه فاقضه.[1]**

این قرینه داخلیه یعنی چه؟ یعنی در کنار «صم للرؤیة» می‌فرمایند اگر معلوم شد «فاقضه». این دقیقاً یعنی یقین جزء الموضوع نیست. قرینه داخلیه روشن است. و الّا اگر یقین جزء الموضوع بود، باید عبارتی مثل این اعاظم را بگویند. بگویند «صم للرؤیة و افطر للرؤیة» اگر هم بعدا معلوم شد، هیچی. چون قطع داشتیم که وجوب نیست. اما نباید فوری کنارش بگویند اگر معلوم شد، قضا کن. خب من که شک داشتم؛ در شک هم قطع دارم که وجوب نیست! پس چرا امام در کنارش فوری می‌فرمایند «فاقضه». این قرینه داخلیه است.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۱۸۳

ب) فإن کان من شهر رمضان

قرینه داخلیه دیگر «فان کان من شهر رمضان» است. بحثهای دیگر کنار برود. از ارتکاز ببینید. «کان من شهر رمضان»؛ چرا میگویند قضا کن؟ بهخاطر اینکه «کان من شهر رمضان». پس معلوم میشود که شهر رمضان بودن، وجوبش و قضائش منوط به یقین نشده است. اینها قرائن داخلیه است.

شاگرد: منظور از قرائن داخلیه، داخل باب است؟

استاد: داخل خود روایتی است که در همین باب است. باب بعدی وسائل، از نظر روایات مشابه همین باب است، اما صاحب وسائل دو عنوان کردهاند. چون ایشان دو باب آوردهاند، من میگویم از بیرون این باب. روایاتی در همین باب هست؛ قرینه داخلیه در همین باب است که داخل حدیث دال بر این است که مقصود ایشان درست نیست. و قرائن خارجیه ای هست که بعداً عرض میکنم.

شاگرد: از نظر حضرت عالی فرمایش منتقی و نهایة الدرایه یکی است؟

استاد: جوهره حرف یکی است. این تلاشهای کلاسی برای این است که تفرقهای بگذاریم. و الاّ وقتی حاضر میشوند که بگویند حرف شیخ درست نیست و ربطی به استصحاب ندارد، به همینها بر میگردد. و الاّ وقتی میگوییم «لامجال» یعنی تمام. صاحب کفایه و سه نفر شاگرد ایشان، جوهره حرفشان این است که مجالی برای استصحاب نیست. ولو صاحب کفایه تصریحی ندارند. خیلی فرق میکند. در جلسه ذیل عبارت مرحوم اصفهانی عرض کردم که ایشان به این سمت میرود که میشود. ولی اینکه جزء الموضوع است را به این صورت میفهمم.

> 50:15

شاگرد: چه چیزی در ذهن این آقایان بوده که میگویند یقین در دخول شهر اخذ شده است؟

استاد: بهعنوان طلبه هم مباحثهای شما عرض میکنم، در ذهن قاصر من از عبارات این بزرگواران روشن است که وقتی شک آمد دیگر حکم واقعی وجوب صوم نیست. اینها تلاشهایی است که آقایان میفرمایند. آن چه که من عرض میکنم این است که هر کسی این عبارات را بخواند و از این بحثها خالی الذهن باشد، از عباراتشان نفی وجوب واقعی را میفهمد. لذا دیروز تفکیک میکردم که وجوب ظاهری ای واقعی است، برای این بود که تذکر بدهم منظور آنها واقعی است و در علم بحث با ظاهری خلط میشود. عرض من این است که فرمایش آقایان این است که وقتی شک دارید وجوب واقعی نیست. من از عبارتشان به این صورت میفهمم.

شاگرد: احتمال میدهید که شارع دو ارتکاز را در متشرعه جا گذاری کرده است؟ هم ارتکاز احتیاط را و هم این ارتکاز را که واقعاً وجوب صوم نیست.

استاد: کلمه واقعاً را قبول ندارم. در اینکه در متشرعه این دو ارتکاز را قرار داده که احتیاط، ممکن است و وجوب واقعی محتمل است، و اینکه وجوب فعلی قطعاً بر شما نیست، قبول دارم. اما اینکه

بگویی وجوب واقعی نیست، تناقض است.

شاگرد: شیخ انصاری اصول عملیه را باز کرده است. و الاّ قبل از ایشان، علامه می‌فرمایی که حائض توجه خطاب ندارد. در خیلی از جاهایی که ما می‌گوییم حکم ظاهری نیست، می‌گویند که امر نیست.

استاد: ادله فقاهتی و اجتهادی که برای وحید بهبهانی است. اینکه یک اصطلاح پیدا شود غیر از این است که حرف نباشد. به حمل شایع می‌توانید دهها عبارت در کلمات فقها پیدا کنید. شبیه وقف معانقه که در مباحثه قرائات عرض کردم. می‌گفتند چرا از قراء در نمی‌آیی؟! ابوالفضل رازی وقف معانقه را در عالم قرائت آورده است. وقف معانقه که بوده اما اینکه اسم آن را وقف معانقه بگذارد او در آورده است.

شاگرد: تا زمانی‌که این اصطلاحات شکل نگیرد با هم خلط می‌شوند.

استاد: بینی و بین الله باعث تعجب در ذهن من طلبه است؛ اینکه الآن ما در اصول متأخر هستیم. بعد از همه این‌ها در کتاب اصول بخوانیم یقین، جزء الموضوع است! و حال اینکه وجوب بالفعل و مراتب فعلیت، مصطلح شده. آن وقت این جور عباراتی را بگوییم که لازمه‌اش این باشد که «فلا مجال للاستصحاب اصلاً»! نه اینکه روایت قاسانی دلالت ندارد. یک وقت است که می‌گوییم روایت، مربوط به استصحاب نیست، ولی مجالی برای استصحاب هست. اما آقایان جلوتر می‌برند. می‌گویند از اخبار متواتره معلوم می‌شود که نه تنها روایت قاسانی به استصحاب ربطی ندارد، بلکه در اینجا جای استصحاب نیست. چون قطع داریم.

شاگرد۲: این آقایان شاید بگویند حکم واقعی وجوب عند الشک نیست اما ملازمه ندارد که بگویند وقتی شک آمد شهر هم داخل نشده است. این دو با هم تفاوت دارد.

استاد: من قبول دارم که این ممکن است. اما با ارتکاز خود همین اعزه موافق است که بگویند ماه مبارک آمده... ؟!

شاگرد: ممکن است. لذا اگر بعداً یقین کردی که شهر داخل شده بود... .

استاد: چرا قضا می‌کنید؟

شاگرد: یعنی وجوب بعداً می‌آید.

استاد: این در عبارت آشیخ حسین حلی بود. فرمودند حکم مبدل می‌شود. چون آن روز شک داشتیم، قطعاً واجب نبود. اما بعد که معلوم شد... . اینها از مواردی است که می‌خواهد روی مبنا به هر نحوی بحث جلو برود. یک سؤال این است که در این‌صورت احتیاط شیخ مفید درست می‌شود یا نمی‌شود؟ «فراراً بدینه» درست می‌شود یا نمی‌شود؟

شاگرد: یک نحو انقیاد است.

استاد: اتفاقا انقیاد این است: «ایاک و الشک». چرا انقیاد آن طرف را می‌گیری؟ مگر انقیاد در امر نیست؟! شما می‌گویی قطعاً امر نیست. چطور می‌گویی از باب انقیاد است؟!

شاگرد: باید دایره انقیاد خیلی وسیع باشد.

استاد: خب چون باید داریه آن وسیع باشد، یقین جزء موضوع ثبوتی نیست. ما هم قبول داریم. وسعت انقیاد کاشف از این است که یقین، جزء الموضوع احکام نفس الامریه نمیشود تا بعد بگوییم نقطع و ال مجال للاستصحاب.

والحمد لله رب العالمین